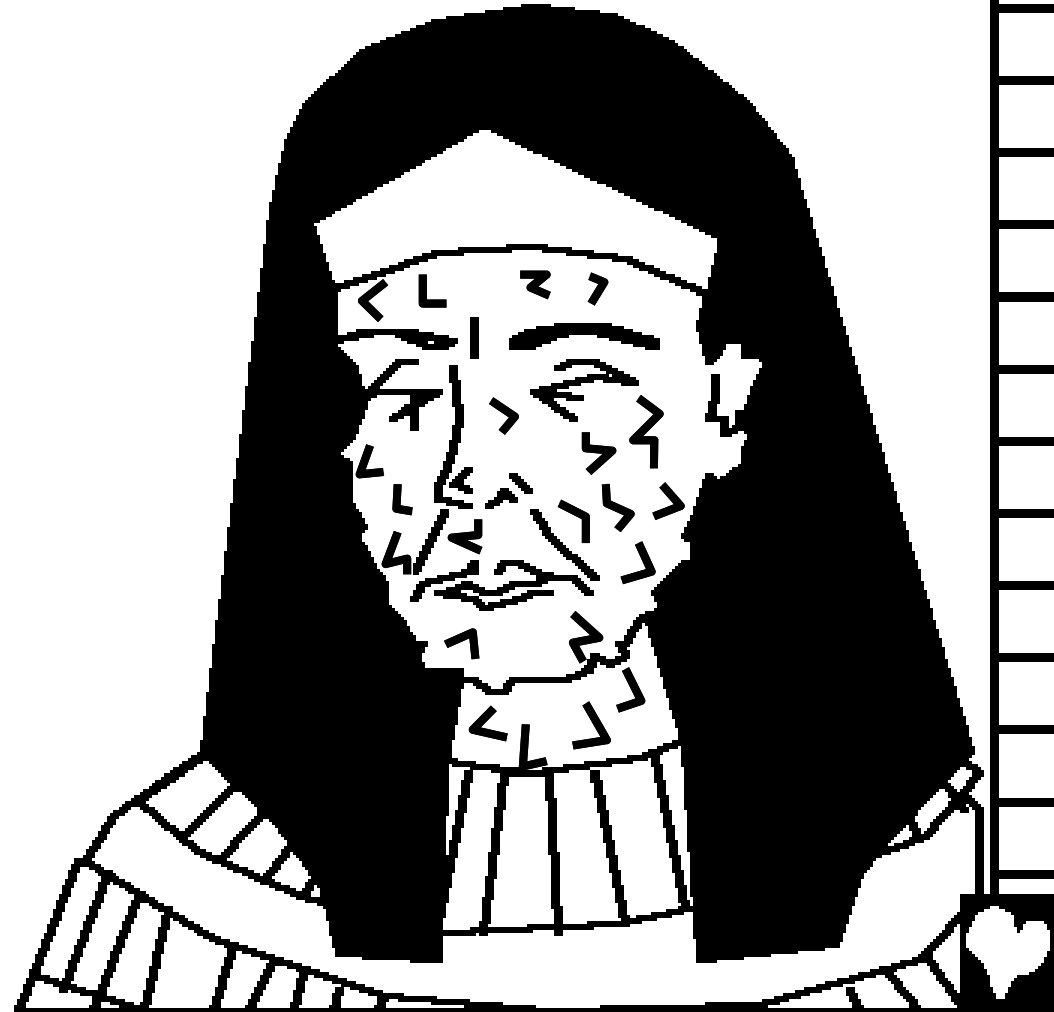


کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می‌کند

خدانگهدار  
فرعون



نویسنده: Edward Hughes  
طراحی تصاویر: Janie Forest  
بازگویی از: Lyn Doerksen  
مترجم: Amir Dehnaei  
ناشر: Bible for Children  
[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

BFC  
PO Box 3  
Winnipeg, MB R3C 2G1  
Canada

©2019 Bible for Children, Inc.  
حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



فرعون عصبانی بود!  
پروردگار توسط موسی  
به او فرمان داده بود تا  
اجازه دهد که بردگان  
اسرائیلی مصر را  
ترک گویند. او این  
فرمان را رد کرد.



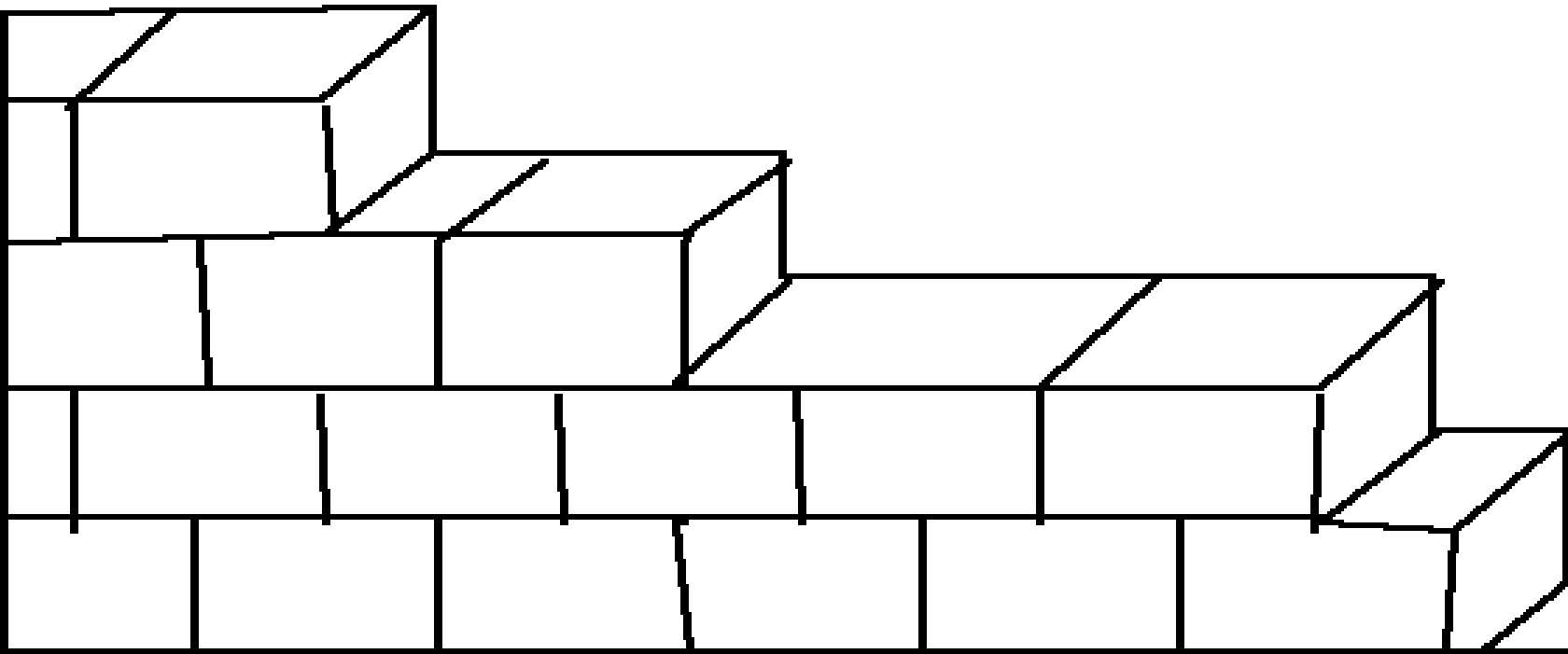
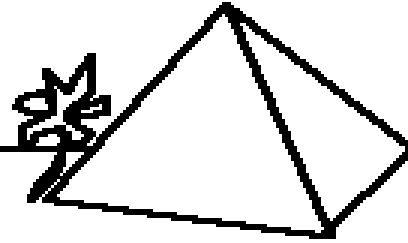
فرعون به سرکارگران  
خود فرمان داد، "که آنها  
باید بیشتر کار کنند."  
و از این بدتر چیزی  
نمیتوانست برای قوم  
اسرائیل باشد.



"گاه را خودتان جمع کنید. ما دیگر در اختیارتان نخواهیم گذاشت. و همینطور به اندازه قبل خشت بسازید."

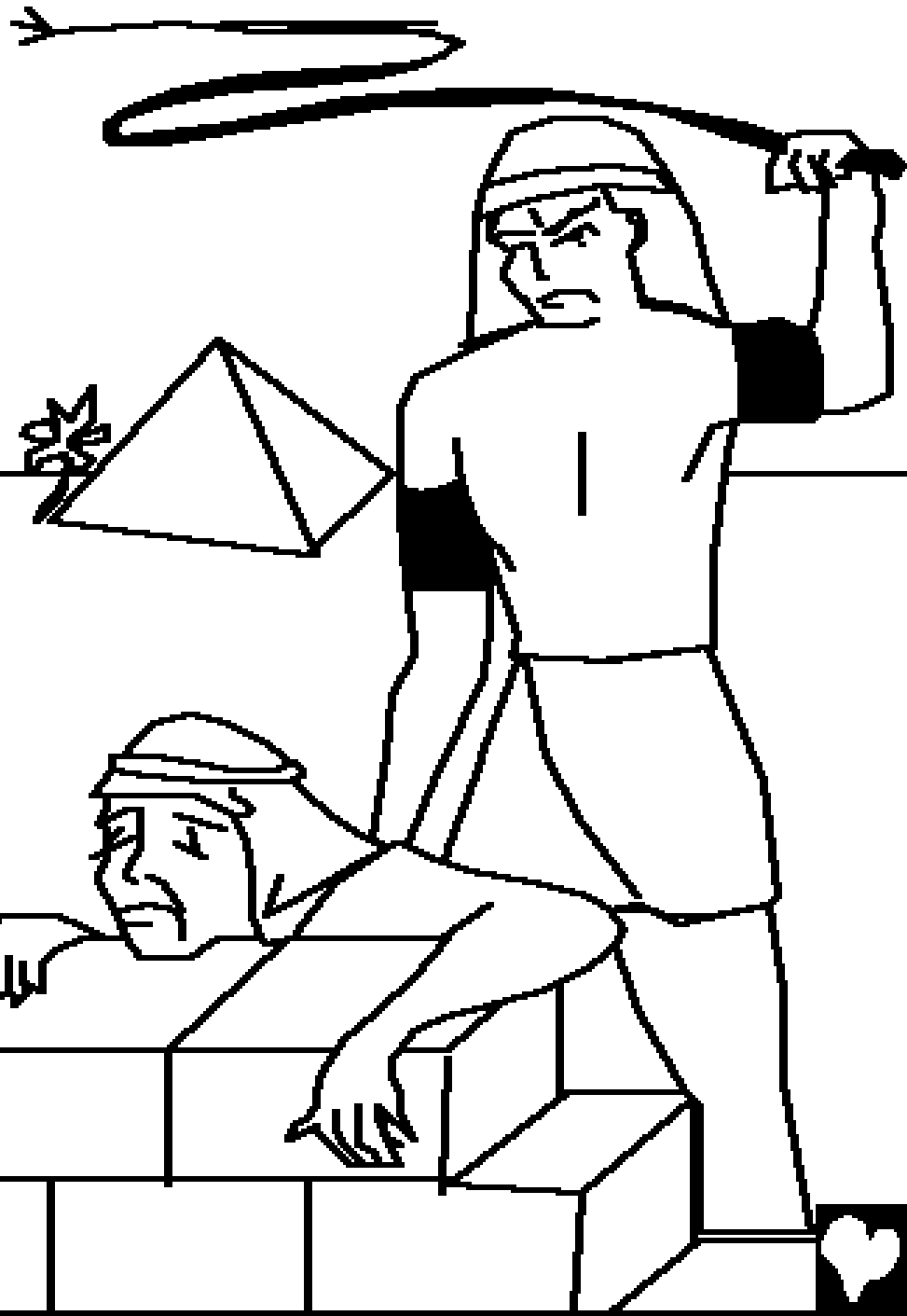
این دستورات جدید

فرعون بود.



سرکارگران بعضی از برده  
ها را شلاق میزدند چون  
انها زمان برای جمع اوری  
گاه نداشتند و نمیتوانستند به

اندازه کافی خشت بسازند.





پس مردم به خاطر این مشکلات موسی  
و هارون را سرزنش  
کردند. موسی جایی پیدا  
کرد تا دعا کند. او گریه  
کرد، "پروردگارا":  
"تو قوم خود را نجات  
نمی‌دهی". خداوند پاسخ

داد "من پروردگار  
هستم، و قوم خود را  
ازاد خواهم ساخت."



سپس خداوند موسی  
و هارون را به نزد  
فرعون فرستاد.  
وقتی حاکم از بندگان  
خدا خواست با نشانه  
ای ادعای خود را

ثابت کنند، عصای  
هارون به ماری  
تبدیل شد.





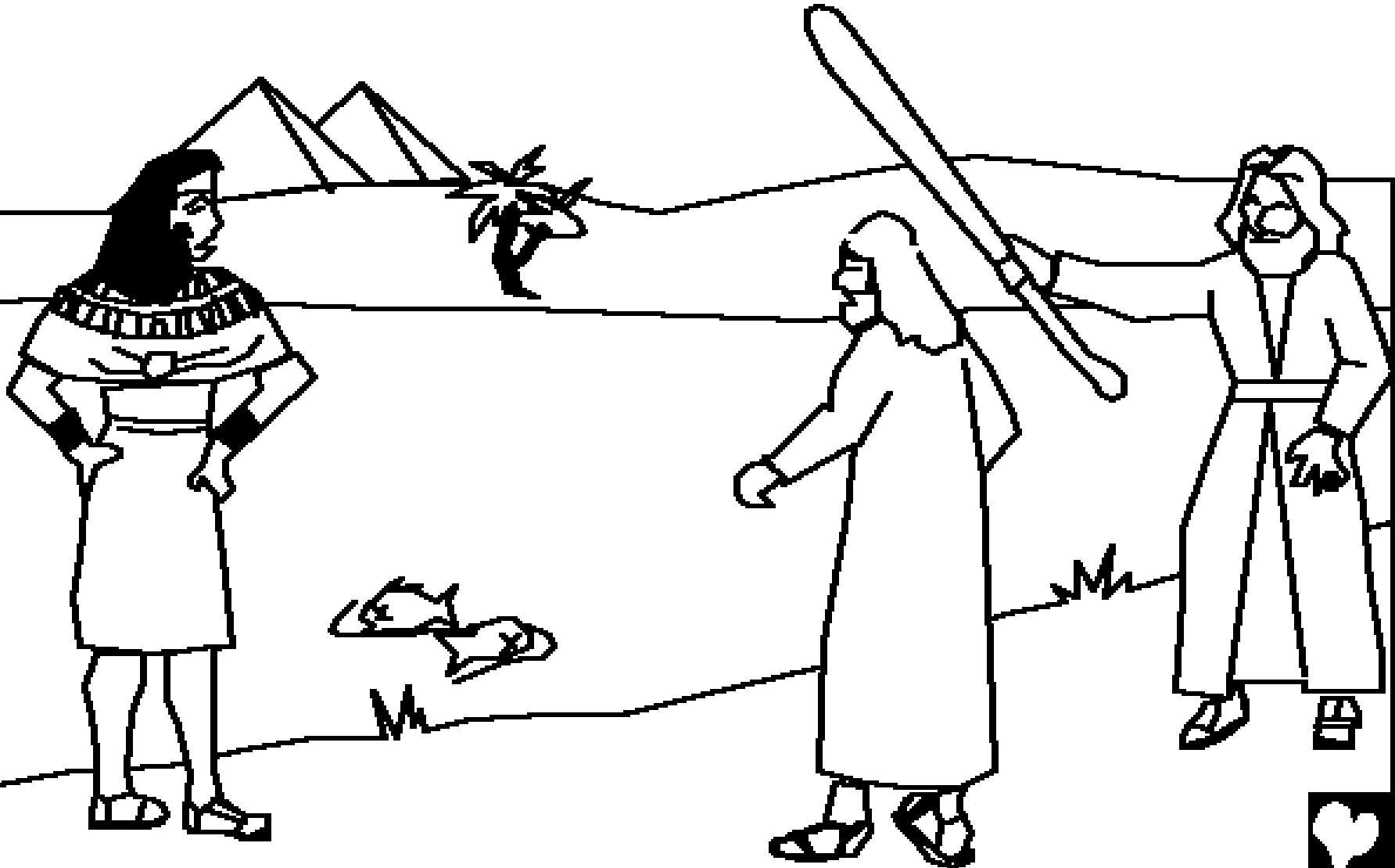
فرعون رنجیده شد و جادوگران  
خود را فرا خواند. وقتیکه  
جادوگران مصری عصاهای  
خود را بر زمین انداختند،  
هر عصا تبدیل به ماری شد.  
اما عصای هارون بقیه را  
خورد. اما هنوز فرعون  
اجازه نمیداد تا قوم  
اسرائیل  
بروند.



صبح روز بعد، هارون و موسی فرعون را در کنار رود  
ملاقات کردند. وقتی که هارون عصای خود را بیرون  
آورد، پروردگار آب را به خون  
تبدیل کرد.



اما فرعون سنگدل تر شد. او نمی خواست اجازه دهد تا  
اسرائیلیان مصر را ترک کنند.



دوباره، موسی به فرعون  
گفت تا اجازه دهد که  
قوم خداوند بروند.

فرعون باز هم  
نپذیرفت. خداوند  
بلایی دیگر فرستاد.

تمام سرزمین مصر  
از قورباغه پوشیده  
شده بود. تمامی خانه  
ها، تمامی اتاقها،  
و تمامی تنورها پر  
از قورباغه بود.



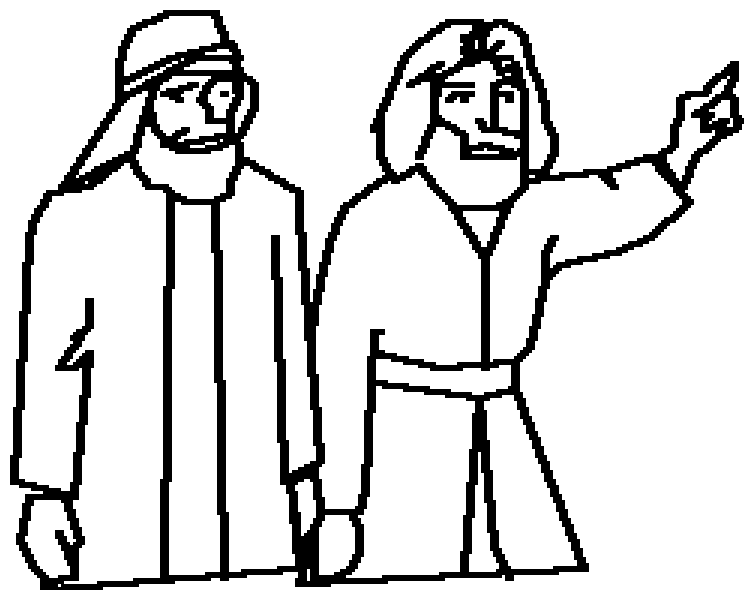
فرعون خواهش کرد، "به  
حضور پروردگار دعا  
کنید تا او قورباغه  
ها را دور کند".

"سپس اجازه خواهم  
داد مردم تو بروند".  
وقتی که قورباغه  
ها رفتند فرعون نظر  
خود را تغییر داد.  
او اجازه نمی داد  
تا برده ها  
ازاد باشند.



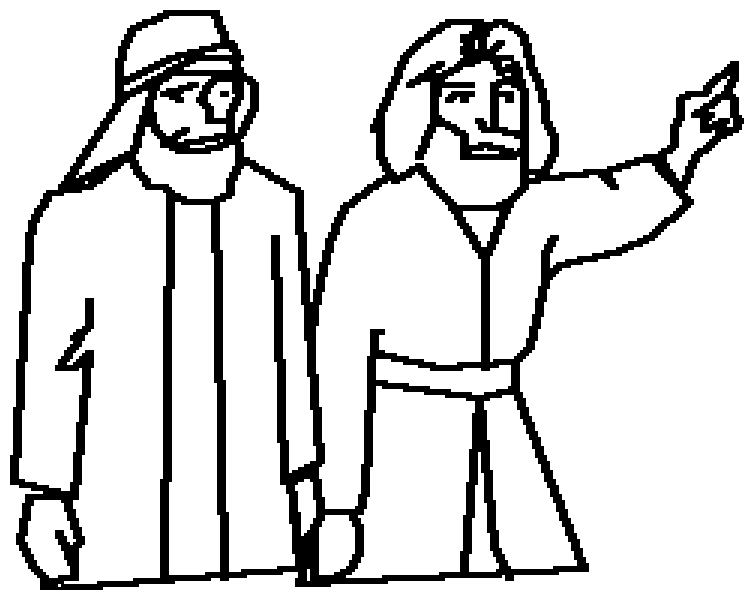
سپس خداوند میلیاردها حشره کوچک به نام شپش را فرستاد.  
همه انسانها و حیوانات از گزش آنها دچار خارش شدند، و  
هنوز فرعون نمی خواست به سمت پروردگار برود.





بعد از ان خداوند تعداد  
بسیار زیادی از مگسها  
را فرستاد. پروردگار  
بلائی فرستاد تا حیوانات  
مصریان از بین  
بروند.





خداوند تاولهایی دردناک  
فرستاد. مردم دچار درد  
و رنج شدیدی شدند. هنوز  
فرعون در برابر  
خداوند مقاومت  
می کرد.







بعد از بلای تاول،  
پروردگار ملخهای  
زیادی را فرستاد.  
ملخها همه گیاهان  
سبز را که بر روی  
زمین بود خوردند.



سپس پروردگار سه  
روز تاریکی غلیظ  
فرستاد. اما فرعون  
لجباز اجازه نمی داد تا  
قوم اسراییل ازاد شوند.



"پروردگار هشدار داد که"،

یک بلای دیگر نیز

میفرستم. "حدود

نیمه شب تمامی

نخست زادگان

انسان و حیوان

کشته خواهند

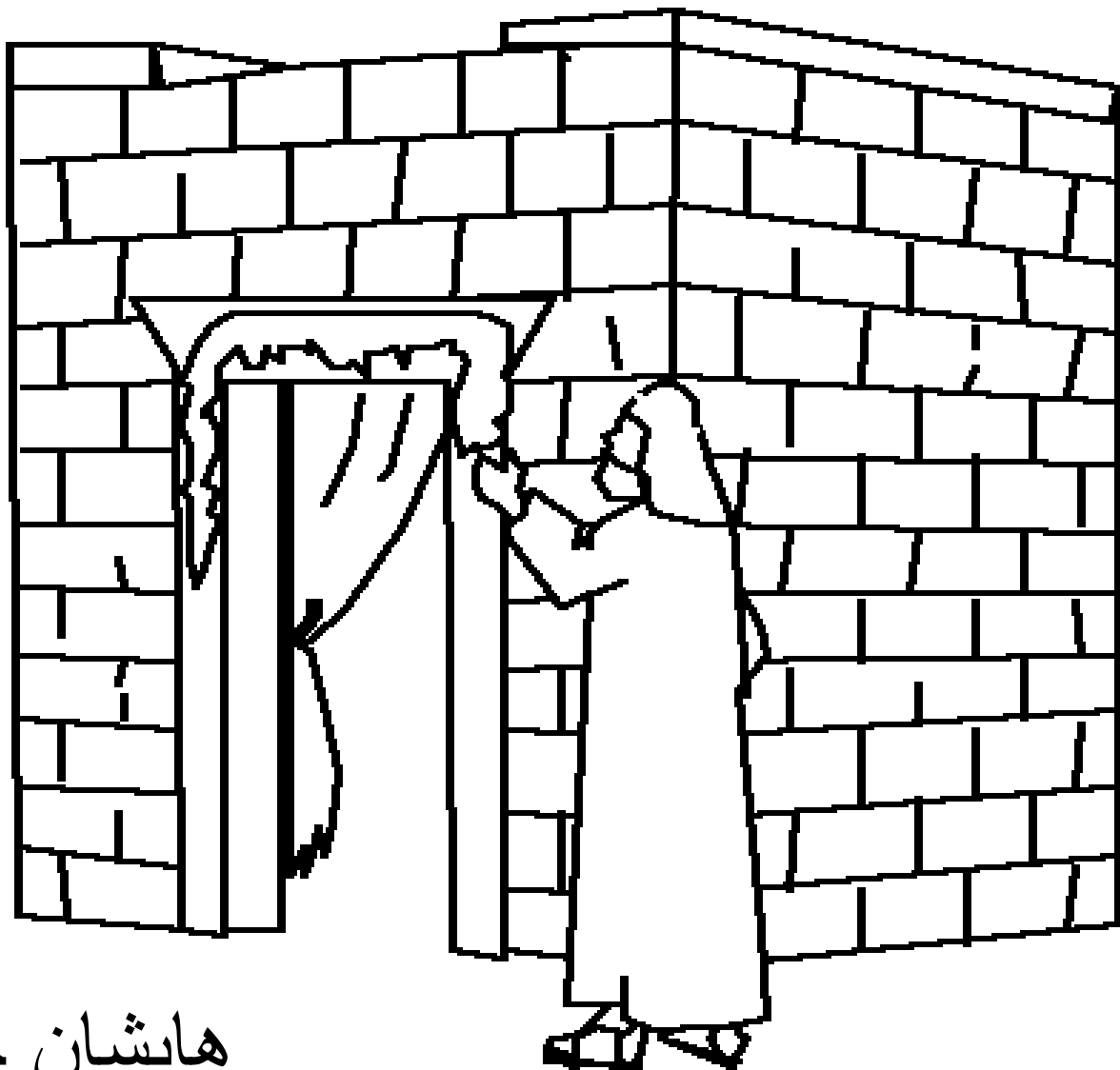
شد. " پروردگار

به اسراییلیان گفت

اگر آنها به دروازه

هایشان خون گوسفند بپاشند، به

نخست زاده هایشان آسیبی نمی‌رسد.





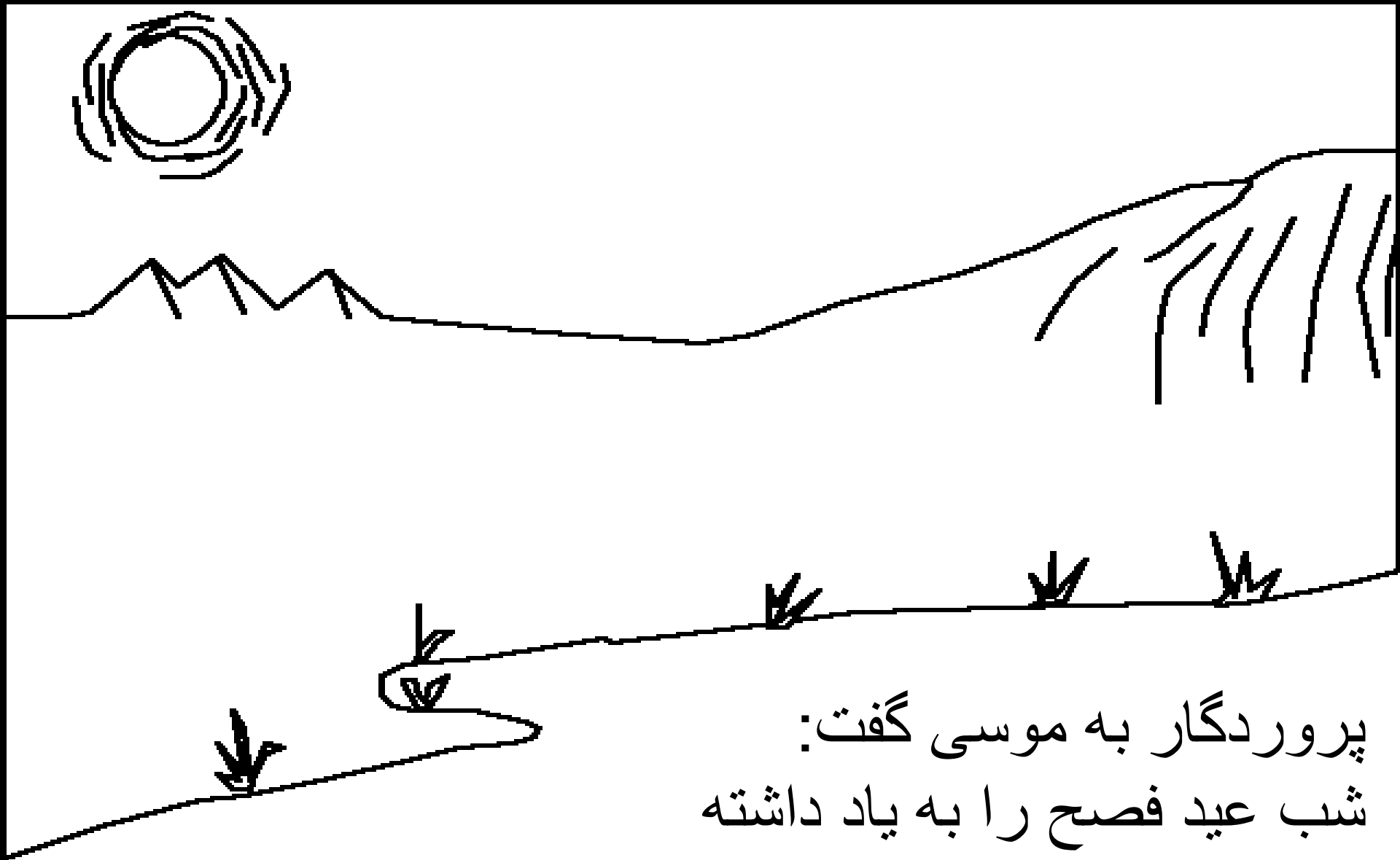
در نیمه شب گریه و  
زاری شدیدی مصر را فرا  
خواهد گرفت. مرگ رخ  
داد. در هر خانه ای حداقل  
یک نفر کشته شد.





فرعون از موسی خواهش کرد،  
"بیرون روند." "برو، پروردگار  
را ستایش کن." خیلی زود  
قوم خداوند از مرزهای  
مصر رد شدند.





پروردگار به موسی گفت:  
شب عید فصح را به یاد داشته  
باش، چونکه فرشته خداوند با رد شدن از خانه های  
اسرائیلیان در برابر فرعون و سپاه او این کار را کرد.





پس از 430 سال زندگی در مصر،  
حالا قوم خداوند آزاد بودند. خداوند با  
ستونی از ابر در روز و ستونی از آتش  
در شب، آنها را راهنمایی می کرد.





ولی کار فرعون با  
اسرائیلیان تمام نشده  
بود. دوباره، او پروردگار  
را از یاد برد، او نظر  
خود را تغییر داد. او با  
جمع اوری لشکر خود به دنبال  
برده ها رفت. خیلی زود،  
انها را بین دریا و صخره  
ها به دام انداخت.





موسی گفت: "پروردگار برای شما به جنگ  
خواهد پرداخت". موسی به کناره اب رفت  
و دست خود را دراز کرد.

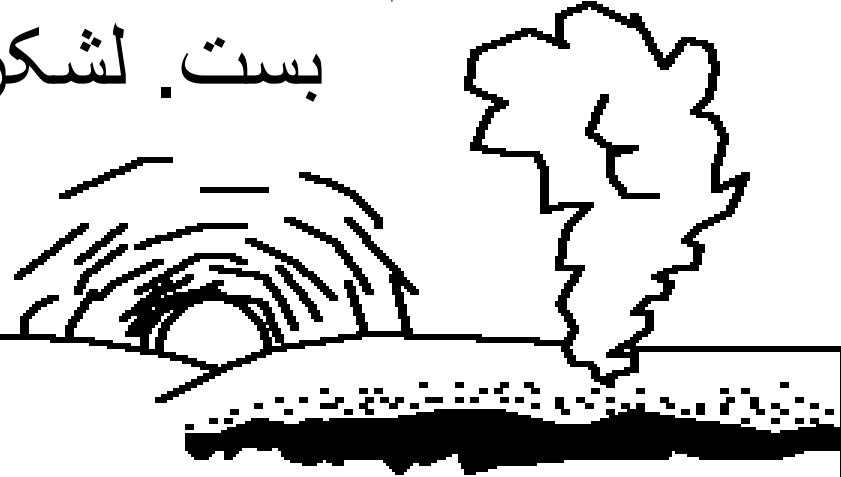




معجزه بزرگ رخ  
داد. خداوند راه را  
در میان اب باز  
کرد. مردم به  
سلامت رد  
شدند.



سپس لشکر فرعون وارد دریای سرخ شد. "حالا ما انها را گرفتار میکنیم،" این راسربازان گفتند. اما پروردگار اب را بست. لشکر قدرتمند مصر در اب فرو رفت. حالا فرعون می دانست که خدای اسرائیل پروردگار همیشگی



است.



خدانگهدار فرعون

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

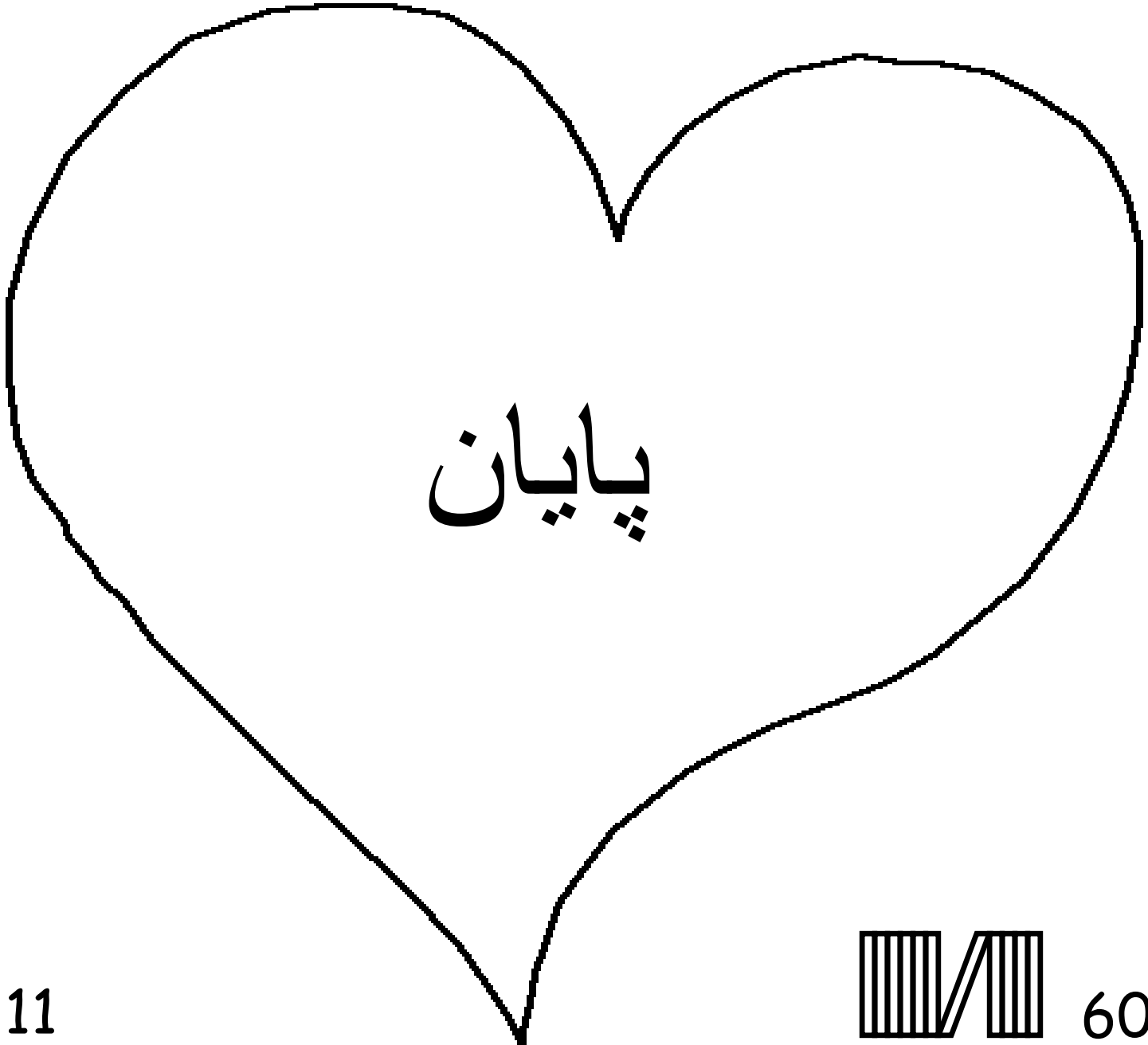
بر اساس

خروج 4-15

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹ : ۱۳۰





داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود  
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از  
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او  
بخواهی که گناهان تو را ببامرزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان  
مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک  
کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

